خال خود دیدم والله که ندانستم که چون آمدم و چون رفتم روزی دو تن از اصحاب وی بصحرا
رفتند و باهم بنشستند و حکایت کردند یکی از آن دیگری پرسید که درین مدت از ملازمت
سیدا حمد چه حاصل شده گفت تو هر تمنایی که خواهی بکن گفت ای سیدی میخواهم که نامه
آزادی ما همین ساعت از آسمان فرود آید آن دیگری گفت کرم خدای تعالی بسیار است
و فضل وی بحد درین حال که ایشان درین مقال بودند ناگاه ورق سفید از آسمان
فرود افتاد آنرا برگرفتند در آن نوشته ندیدند پیش سیدی آمدند از حال خود هیچ ناگفته آن
ورق را بوی دادند چون سیدی در آن ورق نگریست خدای تعالی را سجده کرد و چون سر از
سجده برداشت و گفت الحمد لله الذی ارانی اعتق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الآخرة گفتند
ای سیدی این ورق سفید است گفت ید قدرت بسیاهی نمی نویسد این بنور نوشته شده
توفی رضی الله عنه یوم الخمیس ثانی عشرین من جمادی الاول سنه ثمان وسبعین وخمسمائه
حیوة بن القیس الحرانی قدس الله تعالی سره صاحب الکرامات الخوارق والانفاس الصادقة
والاحوال الفاخرة وی یکی از آن چهار کس است که شیخ ابو الحسن قرشی گفته است که چهار
کس می دانم از مشایخ که در قبور خود تصرف می کنند چنانکه احیا می کنند معروف کرخی و شیخ
عبد القادر و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی یکی از صلحا گفته است که از یمن در دریا
نشستم چون بمیان دریای هند رسیدیم باد مخالف برخاست و موج عظیم شد و کشتی
شکست من بر تخته پاره بماندم موج مرا بجزیره انداخت بستی بگشتم هیچکس ندیدم
خرابه بسیار بود در آنجا ناگاه بمسجدی رسیدم که چهار کس نشسته اند سلام گفتم
جواب باز دادند و حال من پرسیدند حال خود با ایشان بگفتم و باقی روز پیش ایشان

بنشستم و از حسن توجه و کمال اقبال ایشان بحضرت حق سبحانه امر عظیم مشاهده کردم چون
شب رسید شیخ حیوة حرانی در آمد و ایشان پیش دویدند و سلام کردند پیش رفت و نماز
خفتن بجماعت گذاردند تا طلوع فجر در نماز ایستادند شنیدم که شیخ حیوة بمناجات در آخر گفت
یا حبیب التائبین ویا سرور العارفین ویا قرة العین العابدین ویا انیس المتفردین ویا من
جنت الیه قلوب الصدیقین ویا من آنست به افئدة المحبین وعلیه عکفت همة الخاشعین
بعد از آن بگریست گریستنی سخت دیدم که انوار ظاهر شدن گرفت چنانکه آن مکان روشن
شد چون روشن شدن شب چهارده و بعد از آن شیخ حیوة از مسجد بیرون آمد و آنجماعت
مرا گفتند که در عقب او برو برفتم دیدم که زمین و کوه و دریا زیر قدم او در نوردیده می شود
و هر گامی که بر می داشت می شنیدم که میگفت یارب حیوة کن لحیوة در اندک زمانی بحران
رسیدیم مردم هنوز در نماز بامداد بودند و شیخ حیوة ساکن حران بوده است تا از دنیا
رفته است و در سنه احدی وثمانین وخمسمائه شیخ جاکیر قدس الله تعالی روحه
شیخ ابو الوفا بر وی ثنا گفته است و طاقیه خود را بدست شیخ علی هیتی برای وی فرستاده
و وی را تکلیف حضور نکرده است و گفته است که من از خدای تعالی در خواستم که
جاکیر را از جمله مریدان من گرداند خدای تعالی وی را بمن بخشید و شیخ جاکیر در اصل از کرداب
بود در صحرایی از صحراهای عراق یک روزه سامره متوطن شد و آنجا می بود در سنه تسعین
وخمسمائه از دنیا برفت و قبر وی هم آنجاست یکی از اصحاب وی گوید روزی گله گاوی
از پیش وی می گذشت اشارت بیک گاو کرد گفت این حامله است بگوساله نر چنین

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)